|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 22  مدت زمان: 36.56 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.22 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 8.45 MB دانلود  بسم الله الرحمن الرحيم  بُعد سلبى عبادت و استعانت  در اين آيهٴ مباركهٴ \*«اياك نعبد اياك نستعين»\*﴿1﴾ اين نكاتي كه عرض شد، قسمتهاي سلبي اين نكات را هم قرآن بيان كرد. و آن قسمتهاي سلبيش اين است كه اگر به عبادت و نمازگزار قرآن اينقدر بها مي‌دهد و به كساني كه فقط از خداي سبحان استعانت مي‌كنند، اينقدر حرمت مي‌نهند،‌ بُعد سلبي اين عبادت و استعانت را هم بيان كرده فرمود كه اگر كسي تنها معبود او خداي سبحان نبود و تنها مستعان او خداي سبحان نبود، واي بر او . اين مسألهٴ‌ \*«ويل للمصلين»\*﴿2﴾ ناظر به همين بخش است چون هيچ صلاتي بدون فاتحه الكتاب مقبول نيست . چون «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»﴿3﴾. در فاتحة الكتاب اين آيهٴ‌ مباركه است كه \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿4﴾. اگر كسي در مقام تلفظ تنها معبود را خدا دانست و تنها مستعان را خدا دانست، ولي سيرهٴ علمي و عملي او اينچنين نبود در سورهٴ ماعون خدا مي‌فرمايد: واي بر اينها؛ \*«فويل للمصلين»\*﴿5﴾. اين كدام نمازگزار را مي‌گويد؟ \*«فويل للمصلين»\*﴿6﴾ \*«الذين هم عن صلاتهم ساهون»\*﴿7﴾ اينها كه نمي‌دانند چه مي‌كنند. نمازگزار هستند، به عنوان وصف هم بر اينها مصلّي هم اطلاق شده است چون مصلي غير از صلاّ است. چون جنبهٴ صفت مشبهه دارد تقريباً. نه اسم فاعلي كه به معناي حدوث باشد. در اين گونه از موارد اينها صفت مشبهه هستند، معناي دوام و ثبات را مي‌رسانند نه فقط معناي اسم فاعل داشته باشند. مثل اينكه ما در فارسي مي‌گوييم راستگو و راست‌گوينده. يكي اسم فاعل است يكي صفت مشبهه. يكي صادق است به معناي صفت مشبهه، يكي صادق است به معناي اسم فاعلي. مصلّي معناي اسم فاعلي ندارد، معناي صفت مشبهه دارد. يعني كسي كه كارش اين است اهل نماز است خلاصه. هيچ وقت نمازش را ترك نمي‌كند. با اينكه اهل نماز است، هرگز نمازش را ترك نمي‌كند، مع ذلك خداي سبحان مي‌فرمايد: \*«ويلٌ للمصلّين»\*﴿8﴾: واي بر اينها. چرا؟ براي اينكه اينها از نمازشان غافلند. نه از نمازشان غافلند يادشان مي‌رود كه نماز بخوانند، نه نماز مي‌خوانند شايد اول وقت هم بخوانند اما يادشان نيست چي مي‌گويند. نمي‌دانند چي مي‌گويند. نه معنايش را مي‌دانند، نه به اين معنا معتقدند و نسبت به اين متعهدند. \*«فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون»\*﴿9﴾ نه اينكه نماز نمي‌خوانند يا گاهي مي‌خوانند گاهي نمي‌خوانند يا غلط مي‌خوانند، نه، اصلاً نمي‌دانند چه مي‌كنند. سهو از صلاة دارند.  ريا و سمعة در عبادت  آنگاه عوارض بعدي‌اش هم ذكر فرمود كه \*«الذين هم يرآئون»\*﴿10﴾ چون تنها معبودشان خداي سبحان نيست، اهل ريا هم هستند. مرائي كسي است كه به مردم نشان مي‌دهد كه من براي خدا عبادت مي‌كنم در حالي كه اينچنين نيست. سمعه نظير رياست. سمعه اين است كه انسان كاري بكند كه به سمع ديگران برسد. ديگران بشنوند كه او همچين كاري را انجام داده است و او از شنيدن اينكه ديگران بشنوند كه او كار خير انجام داد، لذت مي‌برد.  تفاوت ريا و سمعة  مرائي از رؤيت ديگران لذت مي‌برد، آنها كه گرفتار سمعه هستند از سماع و شنيدن لذت مي‌برند. اگر كسي تنها معبود او خداي سبحان نبود، آثارش اين است كه نه مي‌داند چه مي‌كند، و هم از رؤيت و سماع ديگران لذت مي‌برد.  براهين حصر عبادت و استعانت  برهان اين مسئله را كه خدا تنها معبود است ولا غير، در همين سورهٴ فاتحة الكتاب بيان شده است كه او الله است، او \*«رب العالمين»\*﴿11﴾ است، او \*«الرحمن الرحيم»\*﴿12﴾ است، او \*«مالك يوم الدين»\*﴿13﴾ است، قهراً تنها معبود هم او خواهد بود. چون اين اسماء حسنايي كه قبلاً گذشت، اينها حدود وسطاي اين براهين‌اند. يعني اگر كسي بخواهد برهان اقامه بكند كه خدا معبود است و غير از خدا احدي معبود نيست همهٴ اين اسماء حسني را مي‌تواند حد وسط قرار بدهد. او الله است، و الله معبود است، پس او معبود است. او رحمن است، رحمن معبود است، پس او معبود است. او رحيم است، رحيم معبود است، پس او معبود است. او \*«مالك يوم الدين»\*﴿14﴾ است، هر مالك روز قيامت معبود است، او معبود است. همهٴ اينها حد وسط است. مفهوماً كلي، مصداقاً واحد. مصداقشان منحصر به فرد است. اما مفهوم كلي است.  براهين ناظر به نظام فاعلي و براهين ناظر به نظام غايي  همين ادله را،‌ مشابه اين ادله را در سورهٴ هود بيان كرده است. پايان سورهٴ هود اين است. آخرين آيهٴ سورهٴ مباركهٴ‌ هود اين است كه فرمود: \*«و لله غيب السموات و الارض»\*﴿15﴾: نه تنها باطن آسمان و زمين مال خداست بلكه نه تنها ظاهر آسمان و زمين مال خداست، بلكه غيب و باطن و آنچه كه پوشيده است در سموات و ارض آنهم مال خداست. \*«و لله غيب السموات و الارض»\*﴿16﴾ اين يك. اين مال نظام فاعلي است كه او آفريد و او مالك است. دربارهٴ نظام غايي هم فرمود:‌ \*«و اليه يرجع الامر كله»\*﴿17﴾ كارها هم به طرف او بر مي‌گردد. اينچنين نيست كه او آفريد و رها گذاشت. هم مبدأ نظام فاعلي است. او آفريد هم مبدأ نظام غاييست كه كارها به سمت او مي‌رود. از اوست و به سوي او، اين تنها انسان نيست كه بايد بگويد \*«انا لله و انا اليه راجعون»\*﴿18﴾ هر موجودي بايد بگويد \*«انا لله و انا اليه راجعون»\*﴿19﴾ چون \*«لله غيب السموات و الارض»\*﴿20﴾ در نظام فاعلي و \*«اليه يرجع الامر كله»\*﴿21﴾ در نظام غائي. اگر هو الاول است پس \*«لله غيب السموات و الارض»\*﴿22﴾ اگر هو الاخر است پس \*«اليه يرجع الامر كله»\*﴿23﴾ تنها انسان نيست كه بگويد من از خدايم و بسوي خدايم كل جهان امكان از خداست و بسوي خداست. \*«لله غيب السموات و الارض»\*﴿24﴾ در قوس نزول و \*«اليه يرجع الامر كله»\*﴿25﴾ در قوس صعود. چون اينچنين است لذا با «فاء» تفريع فرمود: \*«فاعبده»\*﴿26﴾ اگر همهٴ كارها از اوست و بسوي او، خب از او بخواه او را بپرست. مگر نه آن است كه انسان ذليل است. مگر نه آن است كه انسان نيازمند است. گاهي انسان داعيهٴ استغنا دارد گاهي داعيهٴ استغنا ندارد وگرنه ذلت را كه مي‌فهمد. نبود و پيدا مي‌شود و مي‌رود و مي‌ميرد. در اينكه انسان ذليل است كه سخني نيست. منتها اين ذلت و فقر را با چي جبران كند بحث است. و إلاّ در اينكه انسان گرسنه مي‌شود، محتاج به خوابيدن است، غذا خوردن است، نيازمند است كه در سرد و گرم خودش را حفظ كند و مانند آن. \*«خلق الانسان ضعيفا»\*﴿27﴾ در اين كه كسي اختلاف ندارد. بين موحد و ملحد در اين جهت كه انسان نيازمند است، بيچاره است كه اختلافي نيست. فرق اين است كه موحد مي‌گويد: نياز انسان را خدا تأمين مي‌كند. ملحد مي‌گويد نياز انسان را طبيعت تأمين مي‌كند. پس در اينكه انسان نيازمند و ضعيف است حرفي در او نيست . خب به كي پناه ببرد؟ فرمود چون همه از اويند و همه به سوي اويند زمام هر كاري به دست اوست \*«فاعبده»\*﴿28﴾ او را عبادت كن . اين \*«فاعبده»\*﴿29﴾ كه با فاء تفريع ياد شده مستند است به اينكه اشياء صعوداً و نزولاً تحت اختيار خداي سبحانند اين به منزلهٴ برهان است بر ضرورت عبادت و حصر عبادت. بايد عبادت كرد و فقط خدا را عبادت كرد. چرا چون غير خدا هر چه هست، \*«لله غيب السموات و الارض»\*﴿30﴾ و هر چه هم هست \*«و اليه يرجع الامر كله»\*﴿31﴾ كه هم ناظر به نظام فاعليست هم ناظر به نظام غايي.  تبيين نظام فاعلي و نظام غايي در سورهٴ حمد  همين آيات اول سورهٴ فاتحة الكتاب بخشي از آنها نظام فاعلي را تبيين مي‌كنند،‌ مثل الله بودن \*«رب العالمين»\*﴿32﴾ بودن، \*«الرحمن الرحيم»\*﴿33﴾ بودن و مانند آن. بخشي از آنها نظام غايي را بازگو مي‌كنند كه مالك يوم الدين بودن در قوس نزول هر چه است از خداست در قوس صعود هر چه هست به طرف خداست. نه طوري است كه يك موجودي بگويد من ايستايم و نمي‌روم نه مي‌تواند بگويد من مي‌روم اما نه به سمت خدا اگر \*«اليه يرجع الامر كله»\*﴿34﴾ پس همه پويا و روانند به سمت خدا . انسان هم خواه و نا خواه طوعاً أو كرهاً بايد برود، خب چه بهتر كه به جايگاه اصليش برگردد. فرمود چون \*«لله غيب السموات و الارض»\*﴿35﴾ چون \*«اليه يرجع الامر كله فاعبده»\*﴿36﴾. خب \*«فاعبده»\*﴿37﴾ در مسائل عبادي خدا را عبادت كنيم در كارهاي ديگر بگوييم عبادت از كارهاي ديگرمان جداست يا نه \*«فاعبده و توكل عليه»\*﴿38﴾.  توكل و اثبات ضرورت توكل  نه تنها آن است كه اين عبادت در هنگام نماز انسان را به خدا مرتبط مي‌كند. فرمود مگر نه آن است كه شما كار داريد، نياز داريد و مگر نه آن است كه مقدورتان نيست كه خودتان نياز را رفع كنيد خب وكيل بگيرد. وكيلتان كي باشد . آنكه غيب سموات و ارض از آن اوست . آن كه زمام همهٴ كارها به دست اوست. لذا \*«و توكل عليه»\*﴿39﴾. كه اين هم باز مدخول هم آن فاء‌ تفريع خواهد بود يعني فتوكلوا عليه مگر نه آن است كه انسان بايد وكيل بگيرد؟ انسان مگر آن توان را دارد كه مشكلاتش را حل كند؟ خب ناچار است وكيل بگيرد. اين وكيل گرفتن را مي‌گويند توكل كردن . خب انسان متوكل به كه باشد؟ به كسي كه اين دو رشتهٴ صعود و نزول به دست اوست. لذا گاهي مسألهٴ عبادت مطرح نيست، مسألهٴ خالقيت را حد وسط قرار مي‌دهد براي ضرورت توكل. فرمود:‌ \*«الله خالق كل شيء»\*﴿40﴾ \*«و عليه فليتوكل المتوكلون»\*﴿41﴾ چون همه را او آفريد پس اگر كسي خواست وكيل بگيرد او را وكيل بگيرد. چون هم عليم است هم قدير، هم رحمان است هم رحيم. هم مي‌داند چه بكند و هم مي‌تواند.  آنجا كه دارد \*«ذلكم الله ربكم خالق كل شيء »\*﴿42﴾ \*«و عليه فليتوكل المتوكلون»\*﴿43﴾ آن هم به منزلهٴ حد وسط است  نكته  تمام اين اسماء حسنايي كه در آيه ذكر مي‌شود بمنزلهٴ حد وسط محتواي آن آيه است. اگر دارد توبه كنيد پايان آيه اين است \*«ان الله غفور رحيم»\*﴿44﴾‌ چون از اسماي حسناي خداي سبحان مغفرت و رحمت است خب توبه كنيد. در اين اين جا هم فرمود چون همهٴ كارها بدست اوست، او را وكيل بگيرد. توكل كردن يعني وكيل گرفتن.  اين دربارهٴ افرادي است كه هنوز در بين راه هستند. آنهايي كه يك قدري به مقصد رسيده‌اند بالاتر از توكل فكر مي‌كنند. وكيل گرفتن معنايش اين است من هستم و خواسته‌اي دارم و كاري دارم و مي‌خواهم كارم را انجام بدهم تو برايم انجام بده. اين مال متوسطين از اولياي الهي است. گر چه اينها هم محبوب حقند.  پايگاه تفويض و تسليم بالاتر از جايگاه متوكلان  حالا از اين مرتبه انسان اگر يك كمي لذتش را چشيد و بالاتر رفت به مقام تفويض مي‌رسد، به مقام تسليم مي‌رسد. مي‌گويد من كه هستم كه حالا كاري داشته باشم كه شما را وكيل بگيرم هر چه كردي كردي . اينطور نيست كه بگويد من هستم، خواسته‌اي دارم و چون خودم نمي‌توانم آن خواسته را انجام بدهم به شما توكل مي‌كنم، شما را وكيل مي‌گيرم كه خواستهٴ مرا انجام بدهيد. لذا مقام متوكّل نسبت به كسي كه اهل تفويض و تسليم است خيلي پايين‌تر است. گرچه محبوب خداست اما آن محبتي كه نصيب اهل تفويض و تسليم مي‌شود نصيب اهل توكل نمي‌شود. هر كسي كه به مقام تسليم و تفويض رسيده است، يقيناً‌ مقام توكل را داراست. ولي كساني كه به مقام توكل رسيده‌اند هنوز به مقام تسليم نرسيده‌اند. يكوقت انسان پيشنهاد مي‌دهد به خدا، مي‌گويد من خواسته‌اي دارم در اين خواسته به تو تكيه مي‌كنم تو برايم انجام بده. اين مي‌شود آدم متوكل. يك وقت مي‌گويد من خواسته‌اي ندارم هر چه كردي، كردي. هر چه خواستي، خواست، خواست توست. نه اينكه من تو را براي كارهاي خودم وكيل مي‌گيرم. اين توكل جزء مقامات اولياي متوسط است.  دليل بر محفوظ بودن عبادت و توكل  خب حالا اگر كسي عبادت كرد، و كسي بر خداي سبحان توكل كرد، اين عبادت او و توكل او به هدر مي‌رود يا همه محفوظ است. فرمود همهٴ اينها محفوظ است چون \*«و ما ربك بغافل عما تعملون»\*﴿45﴾ عبادت و شئون عبادت. توكل و شئون توكل، مورد غفلت خداي سبحان نيست . پس هم انسان را وادار مي‌كند به اينكه خدا را عبادت كند و لا غير و بر خدا توكل كند و لا غير و هم دلگر و مطمئن است كه خداي سبحان هم عبادتش را و هم توكلش را مي‌بيند و غفلت ندارد. ذاتي كه \*«و ما كان ربّك نَسيّاً»\*﴿46﴾ست اصلاً نسيان در آنجا راه ندارد غفلت و امثال ذلك را آنجا راه نيست. چون اگر خداي سبحان معاذ الله غفلت كرد، يعني علم شده غفلت و هرگز علم غفلت نمي‌شود كه او عين علم است و اگر او نسيان كند،‌ يعني علم شده فراموشي و علم كه فراموشي نمي‌شود. انساني كه داراي علم است ممكن است نسيان و غفلت داشته باشد اما يك موجودي كه عين علم و عين شهود بود، اصلاً‌ اگر او غفلت كرد، يعني علم شده غفلت. يعني علم شده نسيان. لذا در آنجا فرض ندارد اصلاً.  راه آزمودن استعانت  و اگر كسي خواست ببيند اين \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿47﴾ چه مي‌گويد همان لفظ است كه مفيد حصر است يا به حق غير خدا را عبادت نمي‌كند . حقيقتاً از غير خدا مدد نمي‌گيرد، شئون زندگيش را به عنوان محاسبه بررسي كند. اگر در اين امور زيست خود به غير خدا تكيه نكرد،‌ معلوم مي‌شود يك نماز درستي خوانده است. در نماز صادق بود. يك نمازگزار صادقي است. و اگر هر حادثه‌اي كه پيش آمد اول به فكر غير خداست، آنگاه كه از همهٴ راهها نا اميد شد، تازه به فكر دعا و نيايش مي‌افتد، اين معلوم مي‌شود در بين دعا و نيايش هم اگر كسي او را فريب بدهد باز دست از دعا و نيايشش هم برمي‌دارد. او در نيايش و دعا هم صادق نيست. اگر ما گفتيم \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿48﴾ ببينيم در اين نماز صادقيم يا نه؟ آن بخش اخلاقياتي كه مرحوم سبزواري در پايان منظومه دارد كه ملاحظه فرموديد ايشان يك بحثي دارند به نام فريدهٴ في الصدق، راستي را تقسيم مي‌كنند مي‌گويند صدق گاهي در فعل است گاهي در قول.  «الصدق بالقول و بالقصود و الفعل كالوفاء بالعهود»﴿49﴾  آنگاه مي‌فرمايد:  «يكذب مستعين حق اذ قَري ثم اذا المهم جا غيراً يري»﴿50﴾  آنكه مي‌گويد \*«اياك نستعين»\*﴿51﴾ همين كه حادثه‌اي پيش آمد اول به فكر غير خداست، آنگاه كه دستش از همه جا تهي شده، از همه جا سر خورده شده، تازه به فكر دعا برمي‌گردد، اين يك نمازگزار دروغي است. دروغگو است. «يكذب مستعين حق اذ قري» وقتي كه مي‌گويد \*«اياك نستعين»\*﴿52﴾‌ اين شخصي كه مي‌گويد: \*«اياك نستعين»\*﴿53﴾‌ «ثم اذ المهم جا غيراً يري»﴿54﴾ وقتي يك حادثهٴ مهم پيش آمد غير خدا را مي‌بيند، اين يك نمازگزار دروغي است. اين هرگز صادق نيست. چون مي‌گويد \*«اياك نستعين»\*﴿55﴾ و در مقام و در فعل همين كه حادثه‌اي پيش آمد فوراً به غير خدا تكيه مي‌كند. انسان ببيند در كارها اول چيزي كه به ذهنش برق مي‌زند خداست يا غير خدا. اگر اولين چيزي كه در ذهنش برق زد خدا بود، پس كل نظام را اين برق روشن مي‌كند، وسيلهٴ الهي مي‌بيند \*«لله جنود السموات و الارض»\*﴿56﴾. اگر اولين چيزي كه در ذهنش برق زد قدرت خود يا قبيلهٴ خود يا تمكن خود يا زيد و عمرو بود،‌ اين يك برقي نيست كه مسافر را به مقصد برساند. در بيانات حضرت امير ﴿سلام الله عليه﴾ آن طوري كه در اين مستدرك نهج البلاغه آمده، اين بيان لطيف هست، همهٴ بيانات حضرت لطيف است، فرمود: «ليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة»﴿57﴾ فرمود: اگر يك مسافر شب تاري راه را گم كرده باشد، هوا ابري بود و تاريك و بي‌نور، او هم در بيابان، كسي هم نيست كه راه بلد باشد، در يك همچين هواي ابري گاهي يك برقي مي‌زند اين برق يك لحظه است كه فقط جلوي پاي آدم را روشن مي‌كند، انسانِ راه گم كرده در شب تار كه با آن برق جهنده راه را نمي‌بيند تا به مقصد برسد فرمود: زرق و برق دنيا يك لحظه فقط جلوي آدم را روشن مي‌كند. فرمود: «ليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة»﴿58﴾؛ كسي كه در تاريكي فرو رفته، با اين جهش برق كه يك لحظه است، فقط جلوي پاي آدم را روشن مي‌كند و فوراً خاموش مي‌شود، با آن يك لحظه كه انسان راه را نمي‌بيند كه. غير خدا اگر هم نوري داشته باشد، كه ندارد، تازه مثل همان برق بيابان است كه يك لحظه است. ما بيازماييم ببينيم حوادثي كه پيش مي‌آيد اوّل خدا در ذهنمان به عنوان \*«نور السموات و الارض»\* برق مي‌زند، يا قدرتهاي خودمان.  توصيهٴ امامان ﴿عليهم السلام﴾ به پرهيز از ستم به بي‌پناهان  چرا گفتند كه ظلم همهٴ‌ مواردش بد است، اما به كسي كه هيچ پناهي جز خدا ندارد به او ستم نكنيد؟ اين در جوامع روايي ما هست. امام باقر ﴿سلام الله عليه﴾ مي‌فرمايد كه آخرين لحظه‌اي كه امام سجاد ﴿سلام الله عليه﴾ من را وصيت مي‌كرد، من را به اين حديث وصيت كرد، گفت پدرم سيدالشهداء ﴿سلام الله عليه﴾ در آخرين لحظه‌اي كه مرا وصيت مي‌كرد اين جمله را گفت، فرمود: «اياك و الظلم من لا يجد عليك ناصراً‌ الا الله»﴿59﴾ فرمود: ظلم همهٴ اقسامش بد است، اما آن كسي كه هيچ پناهگاهي جز خدا ندارد، به او ستم نكن. براي اينكه او همين كه ستم بشود اولين كسي كه درذهنش برق مي‌زند خداست. به خدا تكيه مي‌كند. اين چنين نيست كه او به قدرت خود، به قبيلهٴ خود، به فرزند خود، به بستگان خود متكي باشد براي حمايت. تا آخرها بگويد يا الله. يك مظلوم بي‌پناهي كه هيچ قدرتي ندارد، طبعاً همين كه به او ستم شد، اولين چيزي كه به نام نقطهٴ اميد در جانش برق مي‌زند قدرت خداي قهار است. يك انسان اين چنين يقيناً مستجاب الدعوه است. چون دعايش خالص است ديگر. «اياك و الظلم من لا يجد عليك ناصراً‌ الا الله»﴿60﴾ هر دعايي اين چنين بود، يقيناً اثر دارد. در حضور امام امير المؤمنين ﴿سلام الله عليه﴾ از حضرت سؤال كردند بين آسمان و زمين چقدر فاصله هست؟ حضرت گويا به امام حسن (سلام الله عليه) ارجاع داد. حضرت هم يك كودك خردسالي بود. كه اينها در همهٴ حالات از آن نور ولايت برخوردارند. اين اهل بيت فرمودند به اينكه بين آسمان و زمين «دعوة المظلوم و مد البصر»﴿61﴾ در آن بيان حضرت امير فرمود اگر آسمان ظاهر را مي‌گويي تا چشمت مي‌بيند. اگر آسمان باطن را مي‌گويي آه مظلوم. با اين يك جمله هم به ظاهر آسمان اشاره كرد هم به باطن. سائل عرض كرد: «كم بين الارض و السماء؟»﴿62﴾ بين آسمان و زمين چقدر فاصله است؟ حضرت يك جملهٴ كوتاه در جواب فرمود. فرمود: «دعوة المظلوم ومدّ البصر»﴿63﴾؛ يعني اگر آسمان ظاهر را مي‌گويي تا آن جا كه چشم مي‌بيند. اگر غيب سماوات را مي‌‌گويي آه مظلوم. زيرا اين آه مستقيماً متوجه خداست. اگر كسي جز خدا چيزي طلب نكرد، يقيناً خدا ناصر اوست.  اخلاص شرط قبولي اعمال  مال شريك و همبازدار را خداي سبحان قبول نمي‌كند. لذا فرمود به اينكه آنچه كه مال خداست آن را هم به شركايتان مي‌دهم. اگر كار را يك قدري براي خدا يك قدري براي شركا انجام دادي همه را خدا به غير خود مي‌دهد. چون چيزي جز خالص خداي سبحان قبول نمي‌كند.  جهان امكان، سپاهيان حضرت حق  اگر ديد اين چنين باشد كه اين مردم را خدا آفريد، خدا اگر بخواهد مردم كمك مي‌كنند اگر نخواهد، نه. مثل اينكه يك انسان تشنه از آب گوارا استعانت مي‌جويد براي رفع عطش. اگر بداند كه اين آب را خداي سبحان آفريد \*«انزل لكم من السماء ماء فسلكه ينابيع في الارض»\*﴿64﴾ براي رفع عطش بود. ديدش ديد ابراهيم خليل ﴿سلام الله عليه﴾ خواهد بود، مي‌گويد: \*«يطعمني و يسقين»\*﴿65﴾ اوست كه ساقي من است در حقيقت و همه را او آفريد و او از اين راه دارد من را سيراب مي‌كند. اگر نه گفت خدا و مردم، اين با توحيد سازگار نيست. لذا در قرآن كريم در يك جا به رسولش ﴿صلي الله عليه و آله و سلم﴾ خداي سبحان خطاب مي‌كند. مي‌فرمايد به اينكه \*«حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين»\*﴿66﴾ در اين راه عظيمي كه پيش گرفتي خدا و مردم كافي. خدا با تو است مردم هم با تواند. فوراً همين معنا را در جاي ديگر تبيين كرد. فرمود اين چنين نيست كه خدا در كنار مردم، مردم در برابر خدا باشند كه خدا و مردم. خدا، و برنمي‌دارد، خدا ولا غير. فرمود: \*«هو الذي ايدك بنصره و بالمؤمنين»\*﴿67﴾ اگر من گفته‌ام مردم، مردم را هم من به دنبال تو راه انداخته‌ام. اگر بخواهم برمي‌گردانم. \*«هو الذي ايدك بنصره و بالمؤمنين»\*﴿68﴾ امروز با تو هستند فردا قلبشان را از تو منصرف مي‌كنم. اين چنين نيست كه مردم در برابر خدا يك عاملي باشند براي پيروزي. بينش توحيدي اين است كه جهان امكان سپاهيان حقّند، او هر جا بخواهد اين سپاهش را اعزام مي‌كند و هر جا بخواهد فرمان توقف مي‌دهد. \*«هو الذي أيدك بنصره و بالمؤمنين»\*﴿69﴾ بنابراين انسان اگر خواست بيازمايد كه به حق به واقع مي‌گويد: \*«اياك نستعين»\*﴿70﴾ يا نه، ببيند در حوادث روز اولين چيزي كه به ذهنش برق مي‌زند چه امريست.  برهان حصر عبادت و استعانت در سورهٴ انعام  در سورهٴ مباركهٴ انعام هم باز مشابه همان آيهٴ قبلي به عنوان اقامهٴ دليل ياد شده است. آيهٴ 102 سورهٴ انعام اين است: \*«ذلكم الله ربكم لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه»\*﴿71﴾ چند تا اسم از اسماي حسني را آورده به عنوان حد وسط. كه عبادت از آن خداست و لا غير چون خداي سبحان داراي اين اسماي حسني است. \*«ذلكم الله ربكم»\*﴿72﴾ مگر نه آن است كه انسان بايد در تحت تدبير يك مدبر و مدير كامل باشد، رب شما خداي شماست، الله است. انسان بايد رب خود را عبادت كند و الله رب انسان است، پس الله معبود انسان است. و غير از اين رب و اين اله، اله ديگري نيست، لذا فرمود: \*«خالق كل شيء»\*﴿73﴾ هر چي كه شيء بر آن اطلاق بشود؛ خواه ذهني خواه خارجي، خواه دنيائي خواه اخروي، خواه طبيعي، خواه مثالي، خواه عقلي، خواه مافوق عقل. هر چه كه شيء‌ بر او اطلاق مي‌شود، مخلوق خداست. ممكن نيست چيزي شيء‌ بر او اطلاق بشود و از پوشش خلقت بيرون باشد. \*«خالق كل شيء»\*﴿74﴾ از آن عموماتي است كه قابل تخصيص نيست. كه الا فلا كه خدا او را خلق نكرده باشد. «كل ما صدق عليه انه شيء فهو مخلوق لله سبحانه و تعالي». چون خالق كل شيء \*«فاعبدوه»\* كه اين لسان، لسان حصر است. دستور عبادت مي‌دهد آن هم منحصراً‌ در ذات اقدس اله است. \*«و هو علي كل شيء وكيل»\*. چون \*«و هو علي كل شيء وكيل»\* همان \*«و توكل عليه»\* كه در سورهٴ هود آمده در اينجا هم هست . مگر نه است كه زمام تمام كارها به دست اوست خب او را وكيل بگيرد. نه به خود تكيه كنيد نه به غير خدا.  لذا اين دعاي معروف كه «لا تكلني الي نفسي طرفة عين»﴿75﴾ اين گوشه‌اي از توحيد است. در بيانات ديگر معصومين فرمودند، در دعاها به ما آموختند، خودشان هم عرض مي‌كردند به خداي سبحان كه «الهي لا تكلني الی غيرك و لا تمنعني خيرك»﴿76﴾ . نه تنها مرا به حال خود من وا مگذار به غير خودت وا نگذار. «لا تكلني الی غيرك و لا تمنعني خيرك». مرا به غير خودت واگذار نكن. شما يك فقيري را به فقير ديگر مي‌دهيد. اين معنايش آن است كه نخواستي ما را بپروراني . يعني مشمول لطف تو نيستيم و الا غير تو در جميع شئون هر چه دارد از آن توست. يعني لطف تو در آن آينه ظهور كرده، اينطور نيست كه اگر غير تو را ما بشكافيم چيزي براي آن غير بماند. حالا يك درختي كه ميوه مي‌دهد شما وقتي خوب اين درخت را تحليل بكنيد،‌ چيزي براي درخت مي‌ماند؟‌ اگر گفته شد به اينكه \*«فاينما تولوا فثم وجه الله»\*﴿77﴾ حالا اين درخت را شما تحليل كرديد، چيزي براي درخت مي‌ماند كه از آن جهت وجه الله نباشد؟‌ آن ريشه‌اش آن تنه‌اش آن شاخه‌اش آن ميوه‌اش آن پوستش آن گوشتش آن ظاهرش آن باطنش . جايي را شما جستجو مي‌كنيد در اين درخت بعد از تحليل كه از آن جهت وجه الله نباشد و آيهٴ‌ حق نباشد؟ خب چي براي درخت ماند‌؟‌ اگر خدا كسي را به غير خود واگذار كرد يعني به هيچ. لذا هيچ ناصري براي انسان نخواهد بود. نه اينكه غير خدا، غير وجه خدا هستند و كار از آنها ساخته نيست. اين تعبير ديگري از آن است كه انسان را بي سرپرست گذاشت. نه اينكه غير خدا يك موجودي هست منتها كار از او ساخته نيست يا كم كار مي‌كند. اگر مسألهٴ \*«فاينما تولوا فثم وجه الله»\*﴿78﴾ است هر چه شما تحليل مي‌كنيد مي‌بيند اگر شيء است آيتي از آيات خداوند سبحان است آيت هم كه ممكن نيست بدون ذي الآيه كار انجام بدهد. اگر در اين دعا‌ها مي‌خوانيم:‌ «لا تكلني الي غيرك» يعني ما را بي سرپرست نگذار. نه اينكه غيري هست و كاري از او ساخته است منتها ما نمي‌خواهيم او كار بكند. غيري در كار نيست. پس آنچه كه در پايان سورهٴ هود آمده و در آيهٴ‌ 102 سورهٴ انعام هم آمده بيان چند اسم از اسماي حسناي خداي سبحان است تا حد وسط قرار بگيرند براي ضرورت عبادت منحصراً‌ و ضرورت توكل و استعانت منحصراً‌ منتها در سورهٴ هود و سورهٴ انعام سخن از توكل است كه تقريباً با مسألهٴ‌ استعانتي كه در آيهٴ سورهٴ فاتحة الكتاب است محل بحث است يك تناسبي دارند  استعانت، توكل و تفويض  و الا توكل از استعانت ظاهراً بالاتر است. استعانت اين است كه كار را من مي‌كنم از شما مدد مي‌گيرم توكل اين است كه شما كار مرا انجام بدهيد. تفويض اين است كه مني نيستم من كيم كه بگويم شما براي من كار انجام بدهيد هر چه كردي،‌كردي. هر چه كردي، ‌كردي نه اينكه من كارم اين است و اين را مي‌خواهم و شما را وكيل مي‌كنم كه اين كار را برايم انجام بدهيد. مقام استعانت بعدش توكل،‌ بعد آن مراحل عاليهٴ تسليم و تفويض.  لبهٴ پرتگاه و خطر سقوط از دين  حالا اگر كسي اينچنين نبود،‌ آنطوري كه در سورهٴ‌ حج ياد شده است خداي ناكرده مشمول او خواهد شد. آيهٴ 11 سورهٴ حج اين است:‌ \*«و من الناس من يعبد الله علي حرف»\*﴿79﴾؛ حرف يعني طرف اين در وسط جادهٴ‌ دين نيست در صراط مستقيم نيست اين پياده‌رو اين لبهٴ صعود همين جاهاي دين راه مي‌رود. كه اگر نفعي رسيده خب مي‌ماند اگر نفعي نرسيده، فوراً از دين بر مي‌گردد. حرف يعني طرف . \*«و من الناس من يعبد الله علي حرف»\*﴿80﴾؛ يعني بر طرف، اين در اين زاويهٴ دين است، در اين حاشيهٴ دين است. كسي كه در حاشيه راه مي‌رود و از متن و وسط پرهيز مي‌كند،‌ مي‌گويند او تحاشي دارد. تحاشي دارد يعني هميشه حاشيه مي‌رود. خب متن را رها مي‌كند مي‌رود حاشيه. از صراط مستقيم و از متن دين تحاشي دارد هي خودش را كنار مي‌كشد. خب كناره كشي با يك سقوط مي‌افتد ديگر. با يك لغزش مي‌افتد لذا فرمود اين گروه چون توي متن دين نيستند توي صراط مستقيم نيستند،‌ توي حاشيه‌اند‌. \*«و من الناس من يعبد الله علي حرف فإن أصابه خيرٌ اطمأن به و ان أصابته فتنه انقلب علي وجهه خسر الدنيا و الاخرة»\*﴿81﴾؛ اگر يك مختصر آسيبي به او برسد يا نفعي به او نرسد،‌ بر مي‌گردد دست از دين برمي‌دارد. مي‌گويد اين چه ديني است.  اين معلوم مي‌شود دين را براي دنيا خواسته، دين را براي اين خواسته كه دنياي او تأمين باشد. براي آخرت نخواسته و براي دنياي حسنه نخواست. دنياي حسن نخواست. دنيا خواسته. نمي‌گويد \*«ربنا اتنا في الدنيا حسنه»\*﴿82﴾ مي‌گويد \*«ربنا اتنا في الدنيا»\* هر چه شد. اين در كنار است؛ چون در كنار است اگر نفعي عايدش نشد هم دنيا را از دست مي‌دهد هم آخرت را كه از دست داده بود. وثنيين حجاز اينچنين بودند، آنها به آخرت معتقد نبودند. آنها فقط بتها را براي سود دنيايي پرستش مي‌كردند. نه براي اينكه \*«هؤلاء شفعاؤنا عند الله»\*﴿83﴾ يوم القيامه‌اي نبود براي اينها. اينها كه به قيامت معتقد نبودند. مشركين سخن ايشان با ملحدين در نفي معاد يكسان بود. اينها مي‌گفتند انسان بين ميلاد و موت خلاصه مي‌شود. بعد از موت خبري نيست. و اگر بتها را مي‌پرستيدند براي اينكه شفعاء اينها باشند عند الله في الدنيا كه بهرهٴ مادي ببرند نه اينكه شفعاء اينها باشند عند الله تا بهرهٴ أخروي و معنوي ببرند كه اينها به قيامت معتقد نبودند. حرف اينها اين بود كه \*«من يحيي العظام و هي رميم»\*﴿84﴾ مي‌گفتند \*«أإذا متنا و كنّا تراباً وعظاماً أإنّا لمبعوثون»\*﴿85﴾ آن روز در حجاز ملحد به اين معني كه مادي محض باشد كم بود. هر چه بودند وثنيين و بت پرستاني بودند كه مي‌گفتند: كل نظام را خدا آفريد ما چون ارتباطي با او نداريم اين بتها را مي‌پرستيم كه اين بتها وسيلهٴ و شفاعت باشند، بوسيلهٴ اين بتها ما از دنيا و در دنيا طرفي ببنديم همين. نه اينكه \*«ما نعبدهم الا ليقربونا الي الله زلفی»\*﴿86﴾ به ما مقام معنوي بدهند چون اينها قرب الهي به آن معني كه قائل نبودند. يا \*«هؤلاء شفعاءونا عند الله»\*﴿87﴾ نه يعني در قيامت از ما شفاعت كنند . اينها به قيامت معتقد نبودند. اينها مي‌گفتند انسان مثل يك درخت است چند صباحي سبز است بعد پژمرده مي‌شود و خاك مي‌شود و ديگر هيچ.  آن دين است و اسلام است كه مي‌گويد انسان مثل آن طائري است كه در قفس طبيعت است با موت از قفس دنيا به عالم برزخ مي‌رود. بين اين دو چيز خيلي فرق است.  آنها مي‌گفتند به اينكه انسان در دنيا زندگي مي‌كند و لا غير ما بتها را مي‌پرستيم فقط براي نفع دنياييمان.  در اين كريمه مي‌فرمايد بعضي از نمازگزارها و عبادت كننده‌ها اينچنين‌اند. فقط عبادت را وسيله قرار بدهند خدا را وسيله قرار مي‌دهند كه نفع دنياييشان تأمين بشود. لذا اين ادعيه را مي‌گردند ببينند كدام دعا اگر انسان بخواند روزي او بيشتر مي‌شود. ديگر به اين فكر نيستند روزي تنها نان و لباس و امثال ذلك نيست. در بحثهاي پارسال بود ظاهراً به عرضتان رسيد كه حضرت امير (سلام الله عليه) آنطور كه در نهج است فرمود: كه اگر خواستيد ببينيد ثروت چقدر عزيز است، چقدر محترم است ببينيد پيش چه كساني است.﴿88﴾ خدا به چه كساني داد. اين را حضرت استدلال كرد فرمود گذشته از آن معارف عقلي اگر خواستيد ببينيد اين چقدر پيش خدا مي‌ارزد ببينيد كه پيش چه كساني هست خدا به چه كساني داده است . بنابراين انسان اين كتاب دعا را ورق نزند ببيند چي روزي آدم را زياد مي‌كند. اگر كتاب دعا را ورق زد كه روزي آدم را زياد بكند، مهمترين رزق،‌ رزق توحيد است. آن معارف است كه هيچ رزقي بالاتر از رزق توحيد نيست . و در كنار او همهٴ نعم هست.  سؤال...  دنياي حَسَن و غير حَسَن  جواب: آيهٴ كريمه اين است كه مردم را فرمودند چند دسته هستند؛ \*«فَمِن الناس مَن يقول ربنا ءَاتنا في الدنيا و مالَه في الاخرة من خَلٰاق»\*﴿89﴾ اين يك. \*«و منهم من يقول ربنا اتنا في الدنيا حسنة و في الاخرة حسنة و قنا عذاب النار»\*﴿90﴾ اولئك كذا و كذا و كذا. مردم فرمود دو قسمند؛‌ بعضي دنياي حسنه مي‌خواهند يعني رزق معتدل حلال بعضي دنيا مي‌خواهند هر چه شد. آنكه دنيا مي‌خواست معلوم مي‌شود به فكر حلال و حرام نيست. \*«و ما له في الآخرهٴ من نصيب»\*﴿91﴾. اما اينكه دنياي حلال مي‌خواهد از هر دو عالم برخوردار است.  (و الحمد لله رب العالمين)  پاروقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (2) سورهٔ ماعون، آيهٔ 4.  (3) عوالي اللئالي، ج 1، ص 196.  (4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (5) سورهٔ ماعون، آيهٔ 4.  (6) سورهٔ ماعون، آيهٔ 4.  (7) سورهٔ ماعون، آيهٔ 5.  (8) سورهٔ ماعون، آيه 4.  (9) سورهٔ ماعون، آيات 4 ـ 5.  (10) سورهٔ ماعون، آيهٔ 6.  (11) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.  (12) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (13) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (14) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ4.  (15) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (16) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (17) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (18) سورهٔ بقره، آيهٔ 156.  (19) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (20) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (21) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (22) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (23) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (24) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (25) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (26) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (27) سورهٔ نساء، آيه 28.  (28) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (29) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (30) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (31) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (32) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.  (33) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (34) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (35) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (36) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (37) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (38) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (39) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (40) سورهٔ زمر، آيه 62.  (41) سورهٔ يوسف، آيهٔ 67.  (42) سورهٔ غافر، آيهٔ 62.  (43) سورهٔ يوسف، آيهٔ 67.  (44) سورهٔ بقره، آيهٔ 173.  (45) سورهٔ هود، آيهٔ 123.  (46) سورهٔ مريم، آيه 64.  (47) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (48) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (49) شرح منظومه، بخش حكمت، فريدة في الصدق، ص 354.  (50) شرح منطومه، بخش حكمت، فريدة في الصدق، ص 354.  (51) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (52) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (53) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (54) شرح منظومه، بخش حكمت، فريدة في الصدق، ص 354.  (55) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (56) سورهٔ فتح، آيهٔ 4.  (57) بحار، ج 74، ص 286.  (58) بحار، ج 74، ص 286.  (59) بحار، ج 72، ص 308.  (60) بحار، ج 72، ص 308.  (61) تحف العقول، ص 164.  (62) تحف العقول، ص 164.  (63) تحف العقول، ص 164.  (64) سورهٔ نمل، آيهٔ 60.  (65) سورهٔ شعراء، آيهٔ 79.  (66) سورهٔ انفال، آيهٔ 64.  (67) سورهٔ انفال، آيهٔ 64.  (68) سورهٔ انفال، آيهٔ 62.  (69) سورهٔ انفال، آيهٔ 62.  (70) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (71) سورهٔ انعام، آيهٔ 106.  (72) سورهٔ انعام، آيهٔ 102.  (73) سورهٔ انعام، آيهٔ 102.  (74) سورهٔ انعام، آيهٔ 102.  (75) اصول كافي، ج 2، ص 524.  (76) بحار، ج 94، ص323؛ «ولا تكلني إلي غيرك ولا تزل عنّي نعمتك».  (77) سورهٔ بقره، آيهٔ 115.  (78) سورهٔ بقره، آيهٔ 115.  (79) سورهٔ حج، آيهٔ 11.  (80) سورهٔ حج، آيهٔ 11.  (81) سورهٔ حج، آيهٔ 11.  (82) سورهٔ بقره، آيهٔ 201.  (83) سورهٔ يونس، آيهٔ 18.  (84) سورهٔ يس، آيه 78.  ﴿85﴾ سورهٔ صافات، آيهٔ 16  (86) سورهٔ زمر، آيهٔ 3.  (87) سورهٔ يونس، آيهٔ 18.  ﴿88﴾ نهج البلاغة، خطبهٴ 160.  (89) سورهٔ بقره، آيهٔ 200.  (90) سورهٔ بقره، آيهٔ 201.  ﴿91﴾ سورهٔ شوري، آيهٔ 20.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |